از : مسعود فرزاد *

جریانهای عمده در ادبیات ایران

۱ ـ مقدمه

هرگاه دامنه مطلب بسیار وسیع ولی مجال سخن تنگ باشد ناچار باید به‌تلخیص کوشید . از طرف دیگر بامقید بودن به حفظ اختصار چگونه ممکن است راجع بموضوعی که عده‌کثیری از خوانندگان درباره‌آن اطلاع عمیق دارند چیزی نوشت‌که از عیب وضوح وابتذال مبراباشد ؟ اما سخن ازآشنای دیرین من یعنی ادبیات‌ایران ومخصوصاً شعرفارسی درمیان است . پس شاید مجازباشم به‌عرضه‌کردن بعضی ازنظریات انفرادی خودکه نتیجه قریب نیم‌قرن‌کوشش بی‌انقطاع‌برای دریافتن بعضی ازرموز درخشندگی‌گوهرهای تابناکتر درین گنج بی‌پایان میباشد بپردازم .

اگر ادبیات ایران را بشهری وانتقادکلی آن را به‌کوشش برای نقشه‌برداری ازاین شهر تشبیه‌کنیم باید عرض‌کنم‌که مقالهٔ حاضر مانند نقشهٔ هوائی شهراست که طرح‌کلی شهر را نشان میدهد ولی از آن نمیتوان انتظار داشت که دقایق و جزئیات رامنعکس نماید .

۲ ـ ادواردوگانهٔ ادبی

وقتیکه سخن ازادبیات فارسی میگوئیم شاید نخستین نکتهٔ عمده آن باشدکه ادبیات ایران قبل از اسلام با وجود پیوستگی معنوی باادبیات فارسی دردورهٔ اسلامی ، در حقیقت بمناسبت تفاوت فاحش‌که ازحیث زبان میان این دو دوره موجود است فصلی جداگانه است و نظرما ناچار بیشتر متوجه ایران اسلامی بالاخص درمدت یازده قرن اخیر است‌که‌ستارهٔ درخشان سحرگاهی‌آن ، رودکی ، پدرشعر فارسی است .

۳ ـ غلبه شعر برنثر در ادبیات فارسی :

نکته مهم وانکار ناپذیر دیگرآن است‌که درطول این یازده قرن باآنکه ازحیث‌آثار منثور غنی هستیم درادبیات مابمیزانی‌که درمیان ملل جهان استثنائی است ، شعر برنثر غلبه

---

* بخش ادبیات فارسی دانشگاه‌پهلوی

دارد . سئوالی که قهراً پیش میاید آن است که چرا ایرانیان دراین مدت اغلب آثار بزرگ ادبی خود را (باوجود مشکلی که بمناسبت تقید به‌رعایت دقیقترین قواعد جهانی ازحیث‌وزن وقافیه درپیش داشته‌اند) به شعر نوشته‌اند ؟ آنچه به‌نظرمن میرسد این است که از یك طرف قالب بسیار ظریف شعر ، غریزهٔ هنری ایرانی را بیشتر از نثر اقناع میکند و کمال پرستی طبیعی ایرانی درشعر بهتر ازنثرامکان جلوه گری دارد وازطرف‌دیگرشعرنسبت به‌نثرمیدان وسیعتری برای آزادی فکر و بیان بجهت ایرانیان فراهم میکند .

۴ ـ لزوم توجه به‌متون :

چون اهمیت‌شاعر به‌اشعار اوست نخستین وظیفه‌ای که درپیشگاه هریك ازشعرای‌خود باید ایفا کنیم فراهم‌کردن متن‌کامل وصحیح اشعار اوست.متاسفانه چنین متنی ازهیچیك از شعرای عمدهٔ مادر دست نیست وکار را باید ازآنجا که امکان دارد ، یعنی جمع‌آوری‌متن منسوب به‌هریك ازآنها آغازکنیم .

در حدود سی‌وپنج سال پیش هزارهٔ باشکوهی برای فردوسی گرفته شد و نیز به‌نحو شایسته‌ای به‌تجدید بنای آرامگاه حافظ اقدام شد اما اگر درآن اوقات توجهی نیز به‌همین مطلب واضح (یعنی لزوم تصحیح متن‌این دو شاعر) مبذول شده بود وحتی عشری از مبالغی که به‌منظورهای مذکور صرف شد برای تصحیح متن شاهنامه و دیوان حافظ تخصیص داده شده بود الان ازفقدان اسف‌انگیز متن قابل اعتمادی ازشاهنامه ودیوان حافظ رنج نمیبردیم بلکه به‌اغلب احتمال به‌نتیجهٔ مطلوب رسیده بودیم .

۵ ـ جمع‌آوری و نشانه‌گذاری :

مرحله جمع‌آوری متن خود مرحله مستقلی است که به‌هرحال باید انجام بپذیرد و فقط پس از آنکه صورت جامعی از آنچه به‌هر شاعری منسوب است جمع‌آوری شد میتوان کار تصحیح را آغازکرد .

اگر محض نمونه فرض‌کنیم‌که شاعر مورد نظرغزلسراست آنچه باید دراین نخستین کتاب جمع‌آوری شود از قرار ذیل خواهد بود .

۱ ـ همه غزلهای مختلف منسوب به‌شاعر .

۲ ـ همه ابیات مختلف منسوب به‌هرغزل .

۳ ـ همه نسخه بدلهای مختلف منسوب به‌هربیت .

بعلاوه لازم است هرغزل وهربیت وهرنسخه بدل بوسیله حروف الفبائی‌که هریك از آنها نمایندهٔ یکی از منابع جمع‌آوری باشد نشانه‌گذاری شود تـادر نتیجه معلوم باشدکه هرغزل یا بیت یانسخه بدل درکدام نسخه یانسخ ضبط شده است .

نکتهٔ بسیار مهم دیگر این‌است‌که جای‌نسخه بدلها بلافاصله‌در زیرکلمهٔ مربوط‌درمتن

اساس است نه در حاشیه پائین صفحات یا صفحهٔ دیگر کتاب . فقط در این صورت است که مصحح یا متجسس جدی قادر خواهد بود با مراجعه به این کتاب به زودی و آسانی دریابد که :

۱ ـ برای هرقسمت ازمتن شاعر نسخه بدلی ضبط شده است یانشده است .

۲ ـ اگر ضبط شده است کدام است یا کدامهاست .

۳ ـ ودرهرموردهریك ازین قرائتهای مختلف درکدام منابع ضبط شده است .

اگر نسخه بدل درهرجای دیگر مثلا درپای صفحه یادر صفحهٔ دیگر کتاب ضبط شود بدون جهت کار مصحح ومتجسس طولانی‌تر ومشکلتر خواهدشد واو مجبور خواهد بود دائماً چشم (وبه دنبال چشم ، ذهن خود را) بهحرکت میان متن وحاشیه وادارکند .

جمع آوری ونشانه گذاری وتنظیم براصولی که فوقاً گذشت خود مرحله‌ای تخصصی و مستقل وناگزیر است که درحقیقت اساس ومقدمهٔ تصحیح متن است و بهعبارت دیگر مرحلهٔ تهیه برای قضاوت در بارهٔ مسائل مختلفی است که تصحیح متن بهنوبت خود به آنها تقسیم میشود .

۶ ـ مراحل چهارگانه تصحیح :

پس از تدوین کتاب جامع نسخ ، وفقط پس از تدوین این کتاب وقت برای آغاز تصحیح متن منسوب بهشاعرمناسب خواهد بود . اما تصحیح خود بهچهار مسئله مختلف ، که هریك عبارت ازمرحلهٔ مستقلی است تقسیم میشود وآن چهار ازین‌قرار است :

۱ ـ تشخیص اصالت غزلها .

۲ ـ تشخیص صحت کلمات .

۳ ـ تشخیص اصالت ابیات .

۴ ـ تشخیص توالی صحیح ابیات .

در هریك از این مراحل مصحح باید نتیجهٔ قضاوت خود را برای هر مورد با ذکر ماخذ ودلایل بهخوانندگان گزارش بدهد تادیگران بهنوبت خود بتوانند هرجا کار اوناقص است بهتکمیل آن ، وهرجا قضاوت اوبرخطاست بهتصحیح آن بپردازند .

۷ ـ پس‌از تصحیح :

البته کارهای انتقادی که باید برای هر شاعری به انجام برسد محدود بهاینها نیست بلکه میتوان گفت پس‌از طی مراحل فوق بهدست‌آمدن متن کامل وصحیح هرشاعری تازه باید یك سلسله کارهای تحقیقی وهنری را دربارهٔ او آغازکرد که ازآن جمله است ارزیابی ادبی آثار او ، ونگارش شرح‌حال وتاریخ زمان او ، وتحلیل افکار واحساسات وشیوه سخن او ، وتعبیر منطقی آثارش وترجمه آثار اوبهزبانهای بزرگ دنیاوتهیه پرده‌های نقاشی‌وحجاریها ،

وآهنگهای موسیقی وداستانها ونمایشنامه‌ها برای روی صحنه یافیلم تلویزیون وسینما از روی آنها .

۸ـ مراحل دوگانهٔ ترجمه .

ضمناً از نظر معرفی این آثار به دوستان غیر ایرانی یا به اصطلاح غیر فارسی زبان باید متذکر باشیم که ناچار امکان توفیق در ترجمه هراثر ادبی فارسی اولا متکی برموجود بودن متن کامل وصحیح آن درخود زبان فارسی است . ثانیاً پس از آن باید دو عمل مختلف انجام داد، یکی ترجمهٔ تحت‌اللفظ آن اثر باتعبیر منطقی ویادداشتهای توضیحی مربوط به آن به هریك از زبانهای بزرگ دنیا . این امری است که باید براثر همکاری دونفر انجام بیابد ، اول یك ادیب ایرانی که متخصص آن اثر باشد وبه زبان خارجی منظور نظر نیز تسلط داشته باشد ودوم یك ادیب خارجی اهل کشوری که بناست آن اثر به زبان آن کشور ترجمه شود که هم به زبان خود تسلط داشته باشد وهم فارسی را خوب درك کند . درضمن این ترجمهٔ تحت‌اللفظ البته بایدیادداشتهای مشروح نیز برای توضیح نکات مربوط به این اثر به‌همان زبان خارجی ترجمه شود . آنگاه نوبت دومین مرحلهٔ ترجمه فراخواهد رسید یعنی یك شاعر زبردست از اهالی کشوری که درنظر است این اثر به آن زبان ترجمه شود میتواند آن ترجمهٔ تحت‌اللفظ اولیه را برداشته بااستفاده از آن، یك ترجمهٔ ادبی ازآن به نثر فصیح یا شعرعالی به زبان خودش بعمل بیاورد . بلکه میتوان تصورکرد که براساس آن ترجمهٔ تحت‌اللفظ، چندین ادیب یاشاعر مختلف هریك ترجمه مستقل وممتازی از آن اثر واحد به همزبانان خود تقدیم کنند . درحقیقت این احتمال معقولتر است زیرا درجائی که از ایلیاد (وهمچنین ازاودیسه) اثرعمربیش ازسی ترجمه به زبان انگلیسی بعمل آمده‌است که هریکی از آنها مزایای خاص خود را دارد ، نمیتوان تصورکرد ترجمهٔ نهائی حافظ یاهریك دیگر از شعرای بزرگ مابه انگلیسی یاهرزبان بزرگ خارجی دیگر منحصر به‌یکی خواهد بود .

ترجمه‌هائی که تاکنون از اشعار فارسی به زبانهای دیگر بعمل آمده نه از روی متن کامل وصحیح شاعر بوده ونه متکی برترجمهٔ تحت‌اللفظ به همان زبان ونه اثر همکاری میان یك ادیب متخصص وزبان دان ایرانی بایك ادیب هنرمند وفارسی‌دان خارجی. از اینروهمه ترجمه‌هائی که از اشعار فارسی به هرزبان خارجی بعمل‌آمده (مخصوصاً از حافظ ومولوی وسایر شعرای بزرگ ما) همه محتاج تجدید نظرکلی یااساساً محتاج تجدید ترجمه است. ضمناً این نکته که باوجود فراهم نبودن این مقدمات فنی ادبیات فارسی توانسته است درطی دویست سیصد سال اخیر تا این اندازه هم در ممالك خارجه جلب توجه و علاقه کند درحقیقت گواه صادقی برای عظمت بی‌نظیر ادبیات فارسی است وثابت میکند که اشعار ماپس

از تصحیح متن وتعبیر منطقی وترجمهٔ تحت‌اللفظ وترجمهٔ نهائی ادبی (چه به‌نثر فصیح یا به شعر زیبا) درسراسر جهان متمدن چها خواهدکرد .

اما جریانهای عمده‌که دریازده قرن اخیر درادبیات فارسی تأثیر عمیق گذاشته است به دوگروه عمده قابل تقسیم است ، برونی ودرونی ، یعنی از یك طرف آنچه درتاریخ کشور ما واقع‌شده است وازطرف دیگر آنچه مقتضای فطرت ایرانی ، وبه عبارت دیگر، ساختمان عقلی وعاطفی ایرانیان بوده است. وهریك ازاین دوعامل عمده باید به‌نوبت‌خود موردمطالعهٔ دقیق قرار بگیرد .

۹ ــ تأثیر اسلام در ادبیات فارسی :

باری بزرگترین عاملی‌که ادبیات ایران را دراین یازده قرن از ادبیات قدیم‌ایران ممتاز میدارد دین مبین‌اسلام وتمدن اسلامی است‌که ایرانیان خود در غنی‌کردن بلکه پدید آوردن آن تمدن سهمی عظیم داشته‌اند . من شك ندارم‌که زبان فارسی براثر اختلاط‌بازبان عربی ، یعنی‌کسب عدهٔ زیادی ازلغات‌جدید رویهمرفته بمیزان ممتنابهی غنی‌تر شد . وبازبه مناسبت تمدن اسلامی‌که جنبهٔ بین‌المللی داشت دایرهٔ فکر ایرانی وسیعتر از سابق‌گردید . بهرحال جای انکار نیست‌که اگر نفوذ مستقیم کلام‌الله مجید و شخصیت پیغمبر اسلام (ص) نبود نه مولوی میتوانست «مثنوی» را پدید بیاورد ونه حافظ میتوانست این غزلهای خودرا بسازد . پس مطالعه عمیق کلام‌الله مجید علاوه برآنکه از نظر دینی بر ما واجب است از نظر ادبی وفرهنگی نیز برای ایرانیان بمنتها درجه لازم ومفید است وبه‌عقیدهٔ من بایدجزء لایتجزای برنامهٔ دوره‌های ادبی فارسی مخصوصاً ازلیسانس به‌بالا قرار بگیرد .

۱۰ــ ارتباط شعرا با دربارها :

نکتهٔ عمده دیگر ازنظر تاریخی شاید آن باشدکه دربار سلاطین وامراء وقت کانون قدرت سیاسی واجتماعی بوده است واغلب شعرا پناهگاه اجتماعی و ممراعاشه‌ای سوای این کانونهای قدرت نداشته‌اند . از اینرو ناچار بوده‌اند به نحوی از انحاء شعرای درباری باشند .

۱۱ــ سجایای ایرانی :

آن ملتی‌که درتمام مدت یازده قرن مورد بحث دراین زمینهٔ تاریخی و اجتماعی با تغییرات متعدد وفاحش آن قرارگرفته است دارای چگونه صفاتی است ؟ به‌گمان من باید گفت‌که ایرانی ازنظرجسمی دارای نیروی فوق‌العاده برای انجام دادن‌کارمشکل وممتداست و همچنین به حد اعلا از توانائی برای مقاومت جسمی وشجاعت حیرت انگیز و هوشمندی خارق‌العاده برخوردار است . ایرانی برطبق تشخیص روانشناسان غربی یکی از شش نژاد است‌که از همه نژادهای دیگر جهان هوشمندتر هستند . بعلاوه ایرانی ازحیث قوه ابتکار

وسازگاری ، وفاداری، وقناعت وقابلیت انعطاف روحی وتحمل شداید عاطفی جزوملل استثنائی جهان است . گمان میکنم همین نیرومندی روحی اوست که یکی از سرچشمه‌های عرفان ایرانی است وشرح این نکته از موضوع این مقال خارج است بلکه خودمثنوی هفتاد من لازم دارد .

۱۲ـ سبکها و موضوعها :

تاکنون مطالعات متعدد ازادبیات ایران مخصوصاً براساس توالی تاریخی وقایع وپیدا شدن شعرا بعمل آمده است . من اینجا میخواهم بیشتر به‌سبکها وموضوعها بپردازم‌وادبیات شعری‌خودمان را ازین‌نظر طبقه‌بندی کنم. بعبارت‌دیگر اگرفرض کنیم که ادبیات‌ایران دریاچهٔ وسیع وزیبائی است که چندین رود بزرگ به‌آن وارد میشود میخواهم این رودهای مختلف را مورد مطالعه قرار بدهیم و دریابیم که هرکدام ازآنها کدام یك از اجزائی را که به گوارائی آب این دریاچه کمك میکند فراهم مینماید .

۱۳ـ گروه مابعد ساسانی :

نخستین گروه مشخص‌شاعران فارسی‌زبان البته همان است که رودکی‌خورشیددرخشان درآن میان است . خصائص عمدهٔ ادبی این گروه چیست ؟ به نظرمن میتوان گفت این گروه دو خصیصهٔ عمده دارد ، یکی توجه به ایران باستان (یعنی بیان حس اعجاب برای فضایل قهرمانی واصیل‌آن دوران) است ، ودیگری سخن گفتن به زبانی که عنصر فارسی سره‌درآن بمیزان بسیار جالبی برعنصر عربی چیرگی دارد . از اینروشاید بتوان این گروه و این سبك را (مابعد ساسانی) نامید .

۱۴ـ درجستجوی دیوان رودکی :

در این زمینه کیست که ازگم شدن دیوان رودکی سخت متأثر نباشد ؟ ولی چه دلیلی داردکه دست روی دست بگذاریم ویکباره تسلیم نومیدی شویم ؟ من به سهم خود یقین دارم مانند کتب شعری قطور دیگر فارسی (مثلا شاهنامهٔ فردوسی و خمسهٔ نظامی و مثنوی ودیوان غزل مولوی) نسخ متعدد ازدیوان رودکی نیز وجود داشته است. نیز معقول‌آن‌است که تصورکنیم این نسخ همه در یك‌جا جمع نبوده بلکه به اغلب احتمال بعضی از آنها در شهرهای مختلف وجود داشته وبازبه تمام احتمال قسمتهای کوچکتری ازآن دیوان‌دربسیاری از شهرها پراکنده بوده است . دل امیدوار من به من میگوید بعید است که تمام این نسخ کامل وتمام اجزاء کوچکتر دیوان رودکی درهمه شهرها بکلی از میان رفته باشد . آرزو دارم و پیشنهاد میکنم که باابتکار دانشگاه پهلوی و تحت سرپرستی وزارت فرهنگ وهنر هیئتی بین‌المللی شامل نمایندگان همه ملل علاقمند مخصوصاً ایرانی وافغانی وتاجیك‌وترك وپاکستانی وهندی بااستفاده از همه روشها و وسایل جدید ، برای‌کوشش در پیداکردن دیوان رودکی تشکیل گردد . مگرنه این است که « وامق وعذرای عنصری » درهمین‌اواخر درهندوستان پیدا شد وباعطیهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاه‌آریامهر به چاپ رسید ؟ بعضی‌از

سئوالاتی که در ضمن این کوشش باید درمد نظر جویندگان باشد این است :

۱ـ نسخ دیوان رودکی محتملا درحدود چند تابوده ؟

۲ـ این نسخ درکجاها نگاهداری میشده ؟

۳ـ دیوان رودکی تاحدود چه زمانی وجود داشته وبعداً گم شده است؟

۴ـ مقارن آن زمان چه اتفاقی افتاده که محتملا باعث ازمیان رفتن دیوان رودکی شده است ؟

۵ـ علت گم شدن دیوان او ایلغار مغول بوده است یا واقعهٔ دیگر ؟

۶ـ نسخهٔ موجود دیوان رودکی (اگرچنین باشد) محتملا بایدکجا یافت شود ؟

مثلا اگر ایلغار مغول موجب این گم شدن دیوان باشدباید توجه داشته باشیم که نسخهٔ دیوان قطور رودکی که لااقل به اندازهٔ شاهنامه فردوسی بلکه مثنوی مولوی توأم بـادیوان غزل مولوی بوده است نزد متمکنین و وابستگان آنها بیشتر بوده است تانزد فقراءواینگونه اشخاص آن را درجای محترم ومحفوظی نگاه میداشتند . نیز عدهٔ معتنابهی از همین گونه اشخاص قبلا از خطر حملهٔ مغول آگاهی مییافته باوسایلی که در دست داشتند خود را بموقع از محل خطر خارج کرده به محل دور دست امنی میرفته‌اند ، چنانکه پدر مولوی خـانوادهٔ خود را به قونیه برد وشمس قیس به شیراز رفت . پس مسیر کسانی که پیش ازحملهٔ احتمـالی مغول فرار میکرده‌اند (حدود ایران جنوبی یاترکیه) جزو مناطقی است که بی احتمـال نیست تمام یاقسمتی از دیوان رودکی آنجا پیدا شود .

امـا اگر علتی غیر از ایلغار مغول برای گم شدن دیوان رودکی موجود است بایددید محتملا آن علت کدام بوده است . رودکی محبوب شاه وامرای کشور بوده تاآنجاکه اطلاع داریم (برعکس غضائری) دشمن خاصی نداشته است که علاقه داشته باشد دیوان او(رودکی) را از میان ببرد . واگر هم چنین کسی وجود داشته به اغلب احتمال دسترس به یك یا چند نسخه معدود ازدیوان اوداشته ونمیتوانسته است تمام نسخ دیوان را که درخانه‌ها بلکه شهرهای مختلف نزد اعیان کشور ویا اشخاص عادی علاقمند به شعر وادب فارسی حفظ میشده ازمیان ببرد . به هرحال تاآنجاکه اطلاع دارم تاکنون هیچ کوشش جدی واصولی باهمکاری همه ملل علاقمند برای پیداکردن دیوان رودکی بعمل نیامده است . من به سهم خود هیچ‌حاضر نیستم قبل ازپایان یافتن چنین کوششی امید خود را برای باز یافتن این گنجینهٔ بی‌نظیر بکلی از دست بدهم .

حتی ممکن است بادو یاسه نوبت نقل وانتقال ، نسخه‌ای یانسخی از دیوان رودکی به جاهای بسیار دور دست مثلا چین یا اسپانیا رسیده باشد . از نخستین مناطقی که باید مورد

تجسس دقیق واقع شود مراکز مجموعه‌های معتنابه از نسخ فارسی که هنوز فهرست دقیقی از آن برداشته نشده است (مثلاترکیه وهندوستان) میباشد . نیز بی‌احتمال نیست که پس‌ازهمه جستجوهای اساسی ، نسخهٔ رودکی دریك خانوادهٔ اصیل یا درگوشهٔ یك دکان عتیقه فروشی یانظایر آن بطور اتفاقی پیدا شود .

۱۵- اوزان عروضی رودکی :

از مطالعهٔ چندصد بیت متعددکه ازرودکی بازمانده است به نظرمن دو نکتهٔمهم‌روشن میشود ، یکی وسعت ذهنی وتنوع مطالب در شعر رودکی است ، دیگر پایهٔ بسیار پیشرفته عروض فارسی درزمان او .

همین ابیات معدود که از رودکی در دست داریم بنابر حساب من به سی وسه وزن مختلف عروضی ساخته شده است واین‌نکتهٔ حیرت انگیزی است زیرا حافظ درسرتاسردیوان خود فقط بیست‌ویك وزن به‌کار برده است . البته حافظ تعمد داشته است‌که وزنهای خود را از میان معمولترین وخوش آهنگترین وزنهای فارسی‌انتخاب‌کند ومنجمله حتی دریك‌مورد نیز درهیچ یك ازبحور به اصطلاح «نامطبوع» شعری نساخته است وعلت عمدهٔ معدود بودن نسبی اوزان اوهمین است. ازطرف دیگرمیبینیم مولوی‌که سرآمد شعرای ایران بلکه‌جهان ازحیث تنوع وتعدد اوزان عروضی دراشعار خویش‌است به حدود چهل و هشت وزن مختلف شعر ساخته است . پس رودکی‌که درکمتر از هزار بیت‌شعر ، سی وسه وزن مختلف به کار برده است به‌تمام احتمال در بقیهٔ دیوان عظیم خود از لااقل هفت هشت وزن دیگر استفاده کرده بود و به این ترتیب حدس معقول میتوان زدکه عدهٔ اوزان رودکی کمتر ازچهل‌نبوده یعنی درحدود دوبرابر اوزان اشعار حافظ بوده است .

نکتهٔ بسیار دقیق وجالب دیگر این است‌که مجموعهٔ اوزان عروضی فارسی ناگهان وبی سابقه درزمان رودکی و معاصرانش سراز زیر آب درآورد ومورد استفادهٔ آن‌گروه‌که اقدم شعرای ایران اسلامی است واقع گردید . اوزان عروضی‌عرب درآن روز ازحیث تعدد ودقت وخوش آهنگی به‌پای آنها نمیرسید وحتی عروض عرب امروز نیز از عروض رودکی ومعاصرانش بسیار محدودتر است . پس باید پرسید صرف نظر از اصطلاحات عروضی (که مسلماً ما ازعرب گرفته‌ایم وبه نظرمن‌چندان‌کار خوبی هم نکرده‌ایم) خود این اوزان را از کجا آوردیم ؟ اگر اوزان را از عرب گرفته بودیم ناچار باید اوزان عربی یك دورهٔ‌تکاملی را پیموده باشند ونشانه‌هائی از مراحل مختلف این تکامل در دست باشد . ولی ناگهان‌پیدا شدن یك سلسله اوزان متعددتر وخوش آهنگتر از اوزان عربی در زمان رودکی به نظرمن فقط یك علت معقول داردوآن این است‌که این اوزان همان اوزان ایرانی قبل از اسلام‌بوده درخاطر ایرانیان محفوظ مانده بود وبمحضی‌که زبان جدید به اندازه‌ای پخته شد که شعر

گفتن به‌آن امکان پذیر گردید شعرای فارسی از همان اوزان معهود ایران قبل از اسلام‌در شعر خود استفاده کردند .

۱۶ــ موضوعهای اشعار رودکی :

اما مطالبی که مورد توجه رودکی در اشعاروی بوده خود نمونهٔ جالبی از مطالب شعری ایران اسلامی است . همان ابیات بسیار معدود که از رودکی به مارسیده است علاوه برآنکه استادی مسلم او را درشعر فارسی نشان میدهدروشن میسازدکه ازحیث‌مطلب چقدر تنوع داشته است ، وازآن جمله است :

تمجید مردانگی ونجیب زادگی

مدح شراب وموسیقی وچشنهای ایرانی

مدح دانش وخرد

ترغیب به نیکوکاری وبکار بردن قدرت برای خدمت به نوع

ترغیب به استفاده از تجربه

مدح تندرستی وحسن خلق وخوشنامی

مدح مطالعات اسلامی ورحجان‌آنها برحکمت یونان

آرزوی توزیع‌عادلانهٔ ثروت درمیان مردم

وصف بهار وزمستان وتوفان

وصف اسب ، وپوپك

قطعات عشقی

اشارهٔ احتمالی به ناسازگاری زنش با او

اظهار تأسف احتمالی از اینکه فرزندش اهل مطالعه نیست .

اظهار این مطلب که علاقهٔ نهائی مرد خردمند بفرزندان ذهنی‌خود یعنی نوشته‌های خویش است .

مدح ممدوح

مقایسهٔ مکنت کنونی خود بافقر سابق خویش

خاطرات حسرت‌آمیز از بخارا

خاطرات حسرت‌آمیز ازجوانی شاداب خویش ، ومکنت‌سابق خود ومعاشقات متعدد خود ، ومحبوبیت اشعار

ذکر عنایت وسخاوت شاه وبزرگان کشور به‌او

شکایت ازپیری

بیان ناپایداری اوضاع جهان

مرثیه یکی ازشعرا
اظهار تأسف از اینکه هرچند معلم و مشاور عدهٔ زیادی از بزرگان کشور بوده به‌او سخاوت نشان نداده‌اند .
اظهار اینکه هرچند لباسهایش چرکین است قلبش پاك است
توصیه به‌اجتناب از معاشرت با شخص فرومایه زیرا چنین شخصی نیکیهای انسان را نادیده‌خواهد گرفت وبالمآل ناسپاسی‌خودرانشان خواهد داد
ذکر این نکته‌که نیکوترین اشخاص زود میمیرند و فرومایه‌ترین اشخاص عمرهای طویل میکنند
از اینها گذشته بعضی از اشعار او نشان میدهدکه وی حس شوخی نیز داشته از جمله قطعه‌ای درهجو اسب خودش ساخته است .

۱۶ ـ شراب در رودکی وحافظ

اینك برای نمونه دو قطعهٔ کوتاه از اشعار او را که هردو در وصف شراب است در نظر بگیریم :

می آرد شرف مرد می پدید — وآزاده نـژاد از درم خرید
می آزاده پدید آرد از بد اصل — فراوان هنر است اندرین نبید
بسا حصن بلندا که می‌گشاد — بسا کره نوزین که بشکنید
بسادون بخیلا که می بخورد — کریمی به جهان در پراکنید
هرآنکه که‌خوری‌می‌خوش‌آنگه‌است — وخاصه چوگل و یاسمن دمید

بطور معترضه میخواهم توضیح دهم که معتقدم این وزن باوزن مشهور مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن ارتباط نزدیك دارد زیرا باافزودن یك سیلاب سنگین به «مفتعلن» درپایهٔاول وسوم وزن مزبور وزن مفروض دیگر به‌شرح ذیل به‌دست میاید :

مفتعلاتن / مفاعلن / / مفتعلاتن / مفاعلن

که هرچند خود این وزن در فارسی به‌کار نمیرود با حذف هفت سیلاب اول آن وزن شعرمورد بحث ازرودکی که عبارت‌از :

علن / / مفتعلاتن / مفاعلن

باشد به‌دست میاید . نکته‌ای‌که لازم بـه تذکر میدانم این است‌که استعمال این وزن مشکل از جانب رودکی ثابت میکندکه علم عروض ایران حتی درزمان رودکی تا چه‌اندازه پیشرفته بود ه‌است .

یك شعر کوتاه دیگر رودکی دربارهٔ شراب این قطعهٔ دوبیتی است

ز آن می که گر سرشکی از آن درچکد به نیل　　صد سال مست باشد از بوی او نهنگ
آهو به دشت اگر بخورد قطره‌ای ازو　　غرنده شیر گردد و نندیشد از پلنگ

مطالعهٔ این دوقطعهٔ کوتاه در رودکی ازین حیث جالب است که میرساند در نظر رودکی دو خاصیت عمدهٔ شراب اینها بوده است :

اولاً ـ به‌حکم «مستی و راستی» شراب شرافت یا رذالت اصلی شرابخوار را آشکار میکند.

ثانیاً ـ شراب به‌شرابخوار شجاعت فراوان میبخشد .

اما اگر ازهمین نظر اشعار حافظ را مطالعه کنیم میبینیم در شعر حافظ که قریب چهار قرن و نیم پس از رودکی پا به‌هستی گذاشت دو خاصیت عمدهٔ شراب عبارت از دو چیز دیگر است به‌شرح ذیل :

اولاً ـ دفع غم جهان ، چنانکه گفته است :

اگر باده غم دل ز یاد مابرد　　نهیب حادثه بنیاد ما زجا ببرد

ثانیاً ـ کشف راز جهان ، مثلاً دراین بیت :

بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم　　به‌شرط آنکه ننمائی به کج طبعان دلکورش

۱۸ ـ فرخی :

گمان میکنم فرخی را نیز میتوان جزو این گروه شعرای « مابعد ساسانی » به‌شمار آورد . فارسی کم‌عربی او ، وخاصیت قهرمان پرستی که در شعرش دیده میشود این مطلب را تأیید میکند . سلطان محمود برای فرخی قهرمانی شبیه به‌رستم برای فردوسی بوده است و فرخی یکجا میگوید :

همه حدیث زمحمود نامه خواندوبس ـ همان که قصهٔ شهنامه خواندی هموار

اینك محض نمونه یك قطعهٔ لطیف ومشهور ازفرخی :

خواستم از لعل او دوبه و گفتم　　تربیتی کن به‌آب لطف خسی را
گفت یکی بس بود ، و گر دوستانی　　فتنه شود ، آز موده‌ایم بسی را
عمر دوباره‌است بوسهٔ من وهرگز　　عمر دوبار نداده‌اند کسی را

۱۹ ـ دوجنبهٔ مختلف منوچهری

شاید بتوان منوچهری را آخرین شاعر از گروه «مابعد ساسانی» محسوب داشت . منوچهری در حقیقت دوشاعر مختلف است یکی پارسی سره مآب و دیگری سخت متأثر از ادبیات عرب ومخصوصاً ازقصاید عربی . به‌این طریق وی نمایندهٔ دوره‌ای است که خورشید گروه «مابعد ساسانی» درحال غروب ، وخورشید ادبیات عربی در فلك فرهنگ ایران در درحال اوج گرفتن بوده است مثلاً آنجاها که منوچهری مطلب اساسی آبستن شدن دختر رز

را ازقصیدهٔ بزرگ رودکی بامطلع :

مادر می را بکرد باید بهقربان بچهٔاو را گرفت وکرد بهزندان

گرفته ودر اشعار متعدد زیبا منجمله بامطلع

خیزید وخز آرید که هنگام‌خزان است بادخنك ازجانب خوارزم وزان است

به‌بهترین وجهی‌پرورانده وبازگوکرده است شاعر«مابعدساسانی» است . ولی آنجاها که بابکاربردن بعضی ازلغات ثقیل ومضامین عربی قصایدی شبیه معلقات سبع ساخته‌ازجمله:

فغان‌ازین غراب‌بین و وای‌او که در نوا فکندمان نوای او

یا :

غرابا مزن بیشتر زین نعیقا که مهجور کردی مرا از عشیقا

ایا رسم و اطلال معشون وافی شدی زیر سنگ زمانه سحیقا

یا :

الا یا خیمگی خیمه فروهل که پیش‌آهنگ بیرون شد زمنزل

تبیره زن بزد طبل نخستین شتر با نان همی بندند محمل

مسلماً نمایندهٔ جریان افزایش نفوذ ادبیات عرب درشعر فارسی است .

اینك‌قطعه‌ای ازمنوچهری‌که به‌نظرمن ازشاهکارهای اوست میخوانم . مطلب‌این‌قطعه آن است‌که معشوقهٔ منوچهری بااو نساخته ازاو شکایت داشته بالاخره معشوق دیگری برای خود یافته‌است واینك‌برای سوزاندن دل منوچهری به‌تکرار بامعشوق جدید خود ازروبروی خانهٔ منوچهری‌گذر میکند تا منوچهری آن‌دورا باهم ببیند :

ای با عدوی ما گذرنده ز کوی ما ای ماهروی ، شرم نداری زروی ما ؟

نامم نهاده بودی بدخوی و جنگجوی با هر کسی همی گله کردی زخوی ما

جستی و یافتی دگری بر مراد دل رستی زخوی ناخوش و ازگفتگوی ما

اکنون به جوی اوست روان آب‌عاشقی آن روز شد که آب گذشتی بجوی‌ما

گویند سردتر بود آب از سبوی نو گرم است‌آب ما ، که‌کهن‌شد سبوی ما

اکنون یکی به‌کام دل خویش یافتی چندین به‌خیره خیره‌چه گردی به‌کوی‌ما؟

۲۰ ـ فردوسی و پیروانش :

این بود اشارهٔ بسیار مختصری به‌نخستین‌گروه شعرای ایران اسلامی ، از رودکی تا منوچهری اینك‌اززمان منوچهری قدری به‌عقب برگردیم وبه‌وصف یك‌گروه دیگر ازشعرای ایرانی‌که سرچشمهٔ الهامشان ازایران ماقبل ازاسلام است ونمایندهٔ جریان عظیم ومستقلی‌در ادبیات ایران هستند بپردازیم وآن همانا گروه شعرائی است که داستانهای پهلوانی ایران را به‌نظم درآورده‌اند . لازم به‌تذکارنیست‌که سرآمد ایشان بلکه‌سرآمدداستانسرایان حماسی

ورزمی در سرتاسر جهان فردوسی است که در «شاهنامه» اثر جهانی جاویدی آورده است وهنوزکه بیش ازهزار سال از زمان او گذشته است چه‌در ایران و چه سایرکشورهای جهان نظیری‌که شایستگی مقایسه بااو داشته باشد پدید نیامده است .

شاهنامه ازنظرمطالعه جریانهای‌عمده ادبی ایران این اهمیت را داردکه پیشرومکتب حماسی سرائی درزبان ماست وآثار متعدد حماسی(که بطورکلی همه به‌تقلید شاهنامه دربحر متقارب سروده شده‌اند) بتوسط شعرای دیگرپدیدآمده‌است‌که شاید مهمترین آنها گرشاسب‌نامه اسدی و اسکندرنامه نظامی می‌باشد ولی عدهٔ آنها بسیار زیاد است و بهترین راه برای آشنائی یافتن باآنها مطالعهٔ‌کتاب تحقیقی‌بسیار فاضلانه استاد دکتر ذبیح‌الله صفابه‌نام«حماسه سرائی درایران» میباشد .

۲۱ ـ داستانهای بومی

علاوه برپذیرفتن الهام ازایران قبل‌از اسلام منبعی‌که ادبیات ایران را غنی‌کرده‌است داستانهای بومی وبه‌اصطلاح فولکلوریك است .

برادران‌گریم اینگونه داستانهای آلمانی را جمع‌آوری‌کرده مجموعهٔ جاویدی به‌نام «داستانهای گریم» به جهانیان عرضه نمودند . یقین دارم مجموعهٔ داستانهای بومی ایرانی بمناسبت سابقهٔ بسیارطولانی‌تر ومتنوعتر تاریخی ایران نسبت به‌آلمان ازمجموعهٔ داستانهای گریم جالبتر خواهد بود واساساً اصل بعضی از داستانهای گریم در میان داستانهای» ایران پیدا خواهد شد . ازآن‌جمله است داستانی‌که هم درکتاب گریم آمده است وهم قرنها قبل از گردآوری آن کتاب ، مولوی در کتاب مثنوی تحت عنوان «مسجد مهمان‌کش» آورده‌است.

نیز از زمان‌کودکی به‌یاد دارم‌که کلفت بیسوادی‌که در خانه داشتیم درضمن قصه‌هائی که برای ماکودکان میگفت یکی داستان قهرمانی بودکه باپیروان خود دچار دیویك چشم‌شد وبالاخره باکورکردن چشم آن دیو خود وهمراهانش را از غار اونجات بخشید . سالهابعد که در مدرسه ادبیات یونان را به زبان انگلیسی میخواندیم ناگهان متوجه شدم‌که افسانهٔ اولیس واسیر شدن او وهمراهانش به‌دست غول یك چشم(سیکلوپ) همان است‌که درکودکی از آن‌کلفت بیسواد ایرانی شنیده بودم‌که مسلماً کوچکترین اطلاعی ازمنظومهٔ هومر نداشته است . پس محتملا این افسانه نیز بایك‌داستان قدیم ایرانی مربوط بوده است . باری،این قصه‌های ایرانی‌که‌امیدوارم روزی مجموعهٔ‌کامل‌آنهابه زبان فارسی‌به‌چاپ برسد وبه‌زبانهای عمدهٔ جهان نیز ترجمه شود ازمظاهر عمده ومشخص ادبیات فارسی است .

۲۲ ــ دو بیتی‌ها :

منبع‌ادبی دیگری‌که سرچشمه‌اش‌در ذهن مردم عادی‌ایران است اشعار چهارمصراعی بروزن مفاعیلن / / مفاعیلن/ فعولن است‌که به‌«فهلویات» مشهور است ونمونهٔ شاخص‌آنها

دوبیتیهای باباطاهر وامیر پازواری است اساساً فهلویات را افراد متفرق ده نشین یا ایلی میسرایند وموضوع اغلب آنها احساسات سادهٔ مردم عادی است. هنوز مجموعهٔ کامل آنها ترتیب داده نشده است ولی «هفتصدترانه» کوهی کرمانی و«ترانه‌های خراسانی» شکورزاده مجموعه‌های بسیارمفتنمی ازآنها هستند. دربعضی ازمجلات ادبی معاصرنیزازگاه‌به‌گاه‌بعضی از این دوبیتیهاکه از شهرستانها فرستاده شده ضبط میشود . ولی اینهاکافی نیست ویکی از هدفهای ملی ادبی‌ما باید فراهم آوردن مجموعهٔ کامل این اشعار باشد. بعداً البته باید به تجزیه وتحلیل انتقادی‌آنها بپردازیم وآنها را ازحیث مطلب ومیزان ارزش ادبی طبقه‌بندی کنیم وبالمآل بایدترجمهٔ‌آنها به‌شعریا لااقل به‌نثر شیرین به‌زبانهای بزرگ خارجی صورت بگیرد . اینك برای نمونه‌یکی‌ازاین دوبیتیها راکه ازحیث سادگی وزیبائی ودلنشینی به‌نظر من امتیاز خاص دارد یادداشت میکنم :

الادختر که بابایت گدایه — دو چشم نرگست کار کجایه ؟
چه‌کار داری که بابایم گدایه — دو چشم نرگسم کار خدایه

۲۳ ـ رباعیات :

به من درمدرسه چنین تعلیم داده شدکه اشعار چهار مصراعی به‌وزن فوق را «دوبیتی» بخوانم واشعار چهار مصرعی به وزن :

لاحول ولاقوة الابالله

را «رباعی» بدانم. بعداً هردونوع شعر به‌نام «ترانه» خوانده شده است . اتفاقاًشمس قیس در «المعجم» معنی «دوبیتی» و «رباعی» و «ترانه» را بطرز روشنی از یکدیگر تفکیك نکرده است واینکه «ترانه»دراین اواخربرای هردونوع مختلف ازاین اشعار چهارمصراعی آورده میشود واصطلاحات « دوبیتی» و «رباعی» تقریباً کنار گذاشته است به‌نظر من بدعت ادبی غیر لازمی است وبه زیان دقت تعبیر تمام میشود . به هرحال ازدوبیتی فهلوی تارباعی خیام واریك‌قدم بیشتر فاصله‌نیست ، مخصوصاً که میدانیم رباعی ازابتکارهای شعری‌وعروضی ایرانیان استوبعداً اعراب‌آن را از ماگرفته‌اند . رباعی خیام‌وارکه معتقدم فرمول‌عروضی وزن آن عبارت از «لن/مفتعلن/ /مفتعلن/مفتعلن» است وبوسیلهٔ حذف نخستین‌سه‌سیلاب‌از وزن‌کامل‌از«مفتعلن/مفتعلن/ /مفتعلن/مفتعلن» مشتق شده‌به‌مناسبت اشتقاق مستقیم‌مفتعلن‌از مستفعلن از متفرعات بحر رجز است واین‌که شمس قیس رازی در « المعجم فی معاییر اشعار العجم » آن وزن را به تبعیت ازحسن قطان « مفعول مفاعیل مفاعیل فعل » تقطیع‌کرده وبه خاطر تکرار «مفاعیل» ازمشتقات بحرهزج دانسته است به‌نظر من اشتباه است .

باری ، رباعی خیام‌وار هرچند دارای اصل ایرانی است‌کمتر ازفهلویات جنبهٔ بومی

وعامیانه دارد یعنی رویهمرفته فاضلانه‌تر ومصنوعتر است و گویندگان آن اغلب شعرای نامدار ولااقل سرشناس هستند . من کمتر شاعر قدداول وحتی درجه دوم یاسوم ایرانی را سراغ دارم که عده‌ای رباعی نساخته باشد . تدوین مجموعهٔ کامل یاتقریباً کاملی از رباعیهای فارسی باتفکیك به گروههای مختلف ازحیث مطلب اساسی به‌نظر من کار بسیارلازمی است که امیدوارم هرچه زودتر آغاز شود وموفقانه به‌پایان برسد .

۲۴ ـ قصاید مدیحه :

یك گروه مشخص دیگر ازاشعار فارسی عبارت ازاشعاردرباری ومخصوصاً قصایدمدیحه است که هرچند ازنظر ارزش ادبی به‌پای گروههای دیگر اشعار فارسی نمیرسد نمیتوان آن را بی‌ارزش محسوب کرد زیرا اولا ازحیث پروراندن زبان فارسی وابهت وفصاحت بخشیدن به آن خدمت بسزائی انجام داده است ثانیاً شعرای مداح که به هرحال برای کسب معاش ومصونیت اجتماعی چاره‌ای جزتوسل به دربارهای ایران نداشته‌اند ازنظرسیاسی وظیفهٔ مفیدی راکه تبلیغ به سود پادشاه وقت بوده است انجام میداده‌اند وبالاخره چون اغلب قصاید با «تشبیب» که دارای ارزش ادبی است شروع میشده میتوان مجموعهٔ مفصلی از این تشبیبهای منتخب ترتیب‌دادوآنهارا ازحیث مطلب مثلاوصف هریك ازفصول، یاملاقات بامعشوق، یاغیر آن طبقه بندی کرد وکتابی بسیار خواندنی ومفید ترتیب داد .

۲۵ـ قصاید بزرك فارسی :

از آن گذشته ، بعضی قصاید ازگاه به‌گاه گفته شده که مدیحه نیست بلکه شاعردرآنها دربارهٔ مطلبی عمیق وزیبا داد سخن داده است . مجموعهٔ قصایدبزرگ فارسی که هنوزترتیب داده نشده دارای ارزش‌جاوید خواهد بود . اگر اختیار بامن باشد درآن‌میان سه قصیده را میگنجانم . یکی قصیدهٔ مشهور کـه هم بـه سنائی منسوب است وهم به عبدالواسع جبلی بامطلع :

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا زین هردونام ماند چوسیمرغ وکیمیا

دیگری قصیدهٔ مرحوم حسن وثوق (وثوق‌الدوله) بااین مطلع :

بگذشت در حیرت به‌من بس ماهها وسالها چون استحال اربگذرد باقی بدین‌منوالها

وسومی‌قصیدهٔ استاد معاصر دوست دانشمندم دکتر غلامعلی‌رعدی آذرخشی که به‌پارسی سره ساخته شده است وخطاب به برادر بیزبان شاعر است بااین مطلع :

من ندانم به نگاه توچه رازی است نهان که مرآن راز توان دیدن وگفتن نتوان

۲۶ـ آثار اخلاقی :

آثار اخلاقی (اعم ازشعر ونثر) گروه مشخص دیگری را در ادبیات ماتشکیل‌میدهد. آنچه از آثـار ادبی ایران قبل از اسلام خبر داریم مسلم میدارد که در آن روزگار نیز

نوشته‌های موقوف به تعلیم اصول اخلاقی ودستور زندگانی رایج بوده است . ناصر خسرو وسعدی وابن یمین از بزرگترین شعرا ونویسندگان اخلاقی ایران هستند ولی نمونهٔ شعر اخلاقی را خیلی پیش از ناصرخسرو حتی در رودکی مشاهده میکنیم . از « گلستان » و «بوستان» سعدی گذشته میتوان چندین کتاب نثراز جمله « نامهٔ تنسر» و « قابوس نامه » و «سیاست نامه » خواجه نظام الملك و « اخلاق ناصری » خواجه نصیر طوسی و « نصیحت الملوك» غزالی را در این میان نام برد ولی‌البته فهرست اینگونه‌کتب درزبان فارسی‌خیلی درازتر ازین است .

۲۷ ـ شعر عرفانی :

عرفان بااخلاق البته مربوط است ولی موضوع بسیار وسیع ومستقلی است . گروه شعرای عارف مشرب فارسی‌که سنائی وعطار و مولوی درخشانترین ستارگان این آسمان هستند از حیثی بزرگترین گروه شعرای فارسی را تشکیل میدهند « حدیقة الحقیقه» وچند مثنوی دیگر سنائی‌و «منطق الطیر» و چند مثنوی دیگرعطار و «مثنوی» ودیوان غزل‌واشعار غیر غزل مولوی‌آثار بزرگی هستندکه هنوز چنانکه باید وشاید درزبان فارسی شناخته نشده وبالتبع‌به هیچ زبان بزرگ خارجی درست ترجمه نشده‌اند . شاید نیل‌به‌این مقصود مستلزم ده‌ها سال کار برای محققین ایرانی و مترجمین خارجی باشد . عراقی صاحب دیوان غزل وشبستری در« گلشن راز» و اوحدی در «جام جم»مکمل این سه شاعر عارف مسلك قدراول ماهستند وبعنوان حسن ختام نباید هاتف دارای ترجیع بند عرفانی حیرت انگیز را دراین میان فراموش‌کرد .

۲۸ ـ اشعار غم انگیز : حبسیات .

یکی دیگر از جریانهای عمده در ادبیات فارسی اشعار غم‌انگیز است که در قالبهای مختلف ساخته شده است ومجموعهٔ کامل آنها نیز هنوز ترتیب داده نشده است . یك گروه مشخص از این اشعار«حبسیات» است‌که سرآمدشاعران ایران بلکه جهان درسرودن‌اینگونه اشعار مسعود است . شعرای دیگر منجمله خاقانی و مرحوم محمد تقی ملك الشعرا بهار حبسیات شیوا و مؤثر ساخته‌اند . ضمناً نمیدانم چرا ما که هنگام ذکر تمام شعرای بزرگ قدیم خود به تخلص ایشان اکتفا میکنیم به مسعودکه میرسیم اصراری داریم اسم پدر وحتی اسم جدش را نیز همراه تخلصش برزبان بیاوریم . درست است‌که خود او درچند مورد اسم خودش وپدرش را توأم آورده وازجمله‌گفته است « مسعود سعد دشمن فضل است روزگار » و تا آنجا که به‌یاد دارم در سه مورد اسم خود وپدر وجدش را همراه آورده و منجمله‌گفته است « من‌که مسعود سعد سلمانم » با اینهمه مابایددرنظرداشته باشیم‌که اینها مواردداستثنائی است و «مسعود» چنانکه خودش در اغلب مواردآورده است هنگام اشاره به اوکاملاکافی‌است

باری ، درادبیات انگلیس دوحبسیه بسیار بزرگ هست که شهرت جهانی دارند یکی اثر لرد بایرون وموسوم به «Prisoner of Chillon» است. لرد بایرون خودش زندانی نبوده واین منظومه را از زبان یك زندانی (برمبنای یك سرگذشت واقعی) ساخته است .

حبسیه بزرگ دیگر اثر اسکاروایلد و موسوم است به « The Ballad of Reading Gaol» و این منظومه راشاعر براساس تجربیات خودش هنگامی که درحبس بوده ساخته است. اتفاقاً من هردو را به فارسی ترجمه کرده ام وسالها پیش از این، اولی تحت عنوان «محبوس شیلان» ودومی تحت عنوان «در زندان ردینگ» به چاپ رسیده است . یقیناً بعضی از حبسیات مسعود در ردیف این دو منظومهٔ جهانگیر هستند . اینك از اشعار حبسیهٔ مسعود این قطعهٔ دوبیتی را نقل میکنم :

تاری از موی سپید نبود — چون به زندان فلك مرا بنشاند
ماندم اندر بلا وغم چندان — که یکی موی من سیاه نماند

این هم یك قطعهٔ کوتاه دیگر ازمسعود که در اواخر عمرخود ساخته است :

پنجاه وهفت رفت ز تاریخ عمرمن — شد سودمند مدت و ناسودمند ماند
امروز بریقین وگمانم ز عمرخویش — دانم که چند رفت وندانم که چندماند
فهرست حال من همه بارنج وبندبود — از رنج گنج نامد و از بند پند ماند
از قصد بدسگالان وزغمز حاسدان — جان دربلافتاد وتن اندرگزند ماند
چوگان بنه که گوی تواندرچه افتاد — خیره متپ که کرهٔ تو در کمند ماند
لیکن به شکر کوش که ازطبع پاك تو — چندین هزار بیت بدیع بلند ماند

بعنوان معترضه بیمناسبت نیست خاطر نشان کنم که مسعود نیز مانند رودکی و سایر شعرای قدراول ایران دراشعار خود مطالب متنوع آورده است چنانکه در « برشکال نامه» منظومهٔ مفصل طنزآمیزی دربارهٔ دوستان خود به شکل مثنوی ساخته است ودر قطعه کوتاه شیوای ذیل من باب تفریح وصفی از تاج خروس و ساق پای خروس، به وزن بسیار مشکل « تن فاعلن مفاعلتن مفاعلن »آورده است :

ناگه خروس روزی در باغ جست — در زیرشاخ گل شد و ساکن نشست
آن برگ گل که دارد برسر بکند — اندر دو ساق پایش دو خار جست
آن از پی جمالی برسر بداشت — وین از پی سلاحی برپای بست

۲۹ــ اشعار غم انگیز : مراثی .

سوای حبسیات ، گروهی ازاشعار غم انگیز آنهاست که در مرگ کسی ساخته شده است . این مراثی را به چند قسمت جزء به نحوذیل میتوان تقسیم کرد :

۱ــ مرگ یك مرد بزرگ . از آن جمله است قصیدهٔ مشهور فرخی در مرگ سلطان

محمود که برای فرخی مقام قهرمانی داشته است :

شهر غزنین نه همان است که من دیدم پار　　چه فتاده است که امسال دگرگون شده کار؟

یا نزدیکتر بیائیم قصیدهٔ محمودخان ملك‌الشعرا درمرگ فرهاد میرزا معتمدالدوله:

بر بست بساررامش و شادی ازین دیار　　تـازین دیار معتمدالدوله بست بر

۲ـ مرگ یك دوست یاهمکار ، مانند قطعهٔ رودکی در مرگ مرادی شاعر :

مرد مرادی نه همـانـا نمرد　　مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد

۳ـ مرگ یك جوان، مخصوصاً کودك . قاآنی یکی ازمؤثرترین و فصیحترین قصاید زبان فارسی را درمرگ یك شاهزادهٔ جوان قاجار وتسلیت به پدرش ساخته که مطلعش این است:

به هر بهار گل از زیر گل برآرد سر　　گلی برفت که ناید به صد بهار دگر

از معاصرین استاد فروزانفر واستاد مهدی الهی هریك در مرگ فرزند خودچکامه‌ای بسیار فصیح وسوزناك ساخته‌اند .

۳۰ـ اشعار غم انگیز دیگر :

۴ـ بعضی از اشعارغم‌انگیز دربارهٔ یك فاجعهٔ ملی ساخته شده‌اند مانند قصیده «اشکهای خراسان» از انوری :

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر　　نامهٔ اهل خراسان به برخاقان بر

۵ـ وبالاخره مراثی مذهبی که در فارسی نمونه‌های بسیار فصیح آن دوازده بندمحتشم وچهارده بند وصال است .

۳۱ـ داستانهای عشقی :

تنوع مطالب وسبکها درشعر فارسی چندان است که انسان را مبهوت میکند. بپردازیم به داستانهای منظوم عشقی .

۳۲ـ ویس ورامین :

از حیث تاریخی ، نخستین داستان مستقل ازاین قبیل در زبان فارسی « ویس‌ورامین» است که فخری آن را در مدتی کوتاه اززبان پهلوی به‌نظم فارسی به‌وزن (مفاعیلن‌مفاعیلن فعولن» ترجمه کرد وفصاحت وشیرینی شعر فخری جاوید بودن این اثر را تضمین میکند. نظامی « خسرو وشیرین» را نه‌تنها به همین وزن بلکه مستقیماً به تقلید از همین کتاب ساخته است منتها به نظر من پاکدامنی شیرین درمقابل رسوائی ویس قرارگرفته منظومهٔ نظامی را از نظراخلاقی وهنری از منظومهٔ فخری بزرگتر کرده است . «لیلی ومجنون» نظامی‌هم بااین که همردیف « خسرو وشیرین » اونیست از شاهکارهای جاوید زبان فارسی است‌وازین سه که بگذریم ، بزرگترین داستان عشقی منظوم ما به‌نظر من «یوسف وزلیخای» جامی‌است که آن نیزمانند «ویس ورامین» و«خسرو وشیرین» به وزن «مفاعیلن‌مفاعیلن‌فعولن» ساخته

شده است .

۳۳- خسرو وشیرین :

امـا بدنیست قدری به عقب برگردیم وتوجه‌کنیم به‌اینکه فردوسی در شـاهنامه به سرگذشت خسرو پرویز که رسید قسمتی را به داستان عشقبازی او باشیرین وقف‌کرد . پس‌از او فخری مستقلا به ترجمهٔ منظوم « ویس ورامین » از زبان پهلوی پرداخت . بعدازاین‌دو نظامی آمد ، ودر « خسرو وشیرین » ازاین هردو الهام‌گرفت، به‌این معنی‌که دیدفردوسی هنگام‌ساختن آن قسمت از شاهنامه پیری لااقل شصت ساله بوده و اساساً شاعری رزمی بوده است درحالی‌که به نظر نظامی داستان خسرو وشیرین شایستهٔ آن است‌که بادقایق عشقی‌وبه تفصیل بیشتری ساخته شود . این بودکه بااخذ اصل مطلب از شاهنامهٔ فردوسی ، و باتبعیت از یك روایت این داستان‌که درشهر بردع سراغ‌کرد وبالاخره باتقلید از « ویس و رامین » فخری داستان «خسرو وشیرین» را به صورتی‌که به‌ما رسیده است به نظم درآورد .

ولی گویا نقصی در این‌کار بود زیرا سرگذشت فرهاد در این‌کتاب نسبتاً به‌اختصار برگزارشده است وفقط درحدودیك‌چهلم یاددصفحه ازچهارصد صفحه «خسرو وشیرین»نظامی موقوف به سرگذشت فرهاد است . شاید با توجه به‌همین نکته بودکه بعداً وحشی کتابی در قالب مثنوی (به‌همان و زن مفاعیلن مفاعیلن فعولن) به‌نام «فرهاد و شیرین» آغازکردکه بی‌اندازه شیرین است ولی متاسفانه پیش از آنکه‌کتاب به‌پایان برسد و در حقیقت از حدود هزار بیت بگذرد عمر وحشی به‌پـایان. رسید چندی پس از وحشی وصال شیرازی به‌تکمیل «فرهاد وشیرین» او به‌همان سبك همت گماشت والحق استادانه پیش‌رفت وقریب هزاروپانصد بیت نیزساخت ولی عجب درآن‌است‌که اونیز مانند وحشی قبل ازآنکه‌کار این‌کتاب راتمام کند درگذشت . بالاخره یك شاعر دیگر ازشیراز متخلص به‌صابردنبال کار وصال راگرفت وقریب سیصد بیت برآن افزود . ولی دوست فاضل من شاعر زبردست آقای دکتر نورانی وصال استاد محترم ادبیات فارسی در دانشگاه پهلوی شیراز در همین اواخر به‌من گفتندکه صابرنیزکار را به‌پایان نرسانده است .

پس‌یکی ازجریانهای‌عمده درادبیات فارسی داستان خسرو وشیرین است‌که ازفردوسی گرفته تاصابرموضوع طبع‌آزمائی چندین شاعر ایرانی قرارگرفته است والبته اگرجاذبیت داستان نبود چنین نمیشد . از آن‌گذشته عده شعرای دیگری‌که مستقیماً به‌تقلید از نظامی داستان «خسرووشیرین» رانظم‌کرده‌اند وبعضی‌ازآنان نیزاستادانه ازعهدهٔ این‌کار برآمده‌اند بقدری زیاد است که درحوصلهٔ این گفتار نمیگنجد .

کتاب بزرگ‌دیگر نظامی «هفت‌پیکر» به‌نظرمن بیشترشرح‌داستان بهرام‌گور به‌شکل سرگذشتهای مجزاست وکمتر از « خسروشیرین » و «لیلی و مجنون» جنبهٔ عشقی‌دارد ، از

اینرو بااینکه از شاهکارهای درجه اول زبان فارسی است عشقی شمردن آن به‌نظرمن عاری از دقت خواهد بود .

۳۴ ـ کلیله ودمنه :

تا حال بیشتر باشعر سروکار داشتیم . اینك میخواهم یك جریان عمدهٔ دیگر را در ادبیات فارسی گزارش کنم که در پیرامون یك کتاب نثر دور میزند و آن کلیله و دمنه است . این کتاب بسیار بزرگ که مرکب ازافسانه‌هائی باشخصیتهای ظاهراً حیوانی است در حدود هزاروپانصد سال پیش ازین در هندوستان جمع‌آوری شد و صورتهای متعدد متن آن آن اکنون نیزدرهندوستان موجوداست . بنابرروایتی که به‌مارسیده خسرو انوشیروان وصف آن را شنید و برزویهٔ طبیب وفیلسوف را که عالم به‌چندین زبان نیز بود به‌مأموریت مخفی به‌هندوستان فرستاد تا نسخهٔ آن کتاب را که دوراندسترس اشخاص درمخزن یکی ازسلاطین نگاه داشته میشد به‌نحوی بدست بیاورد. برزویه باخازن دوست شد وپس از صبردرازبه‌تدبیر رونوشتی ازآن کتاب را برداشت وبه‌ایران بازگشت. یك نکتهٔ جالب به‌نظرمن این‌است که در مقدمهٔ کلیله و دمنه نصرالله ابوالمعالی گفته شده است که برزویه چندکتاب دیگر را نیز از هندوستان همراه آورد ولی دیگر هیچ اشاره‌ای نشده است که این کتب دیگر چه‌نام داشت و چه‌شد . باری انوشیروان برزویه را مأمورکردکتاب را به‌پهلوی ترجمه‌کند و او چنین کرد وانوشیروان به‌اوگفت به‌پاداش این خدمت هرچه بخواهی حتی اگر نصف مملکت من باشد به‌تو خواهم داد . برزویه استدعا کرد فقط به‌اواجازه داده شودکه فصلی دراین کتاب‌دربارهٔ احوال وافکار خودش بنویسد زیرا میدانست کتاب جاوید است ومیخواست به‌این وسیله نام خودش نیزجاویدگردد . شاهنشاه به او این اجازه را داد وظاهراً باب برزویه طبیب» که‌در مقدمه « کلیله ودمنه » نصرالله ابوالمعالی مندرج است همان پاداشی است که انوشیروان به برزویه عطاکرد .

ترجمهٔ پهلوی متاسفانه مفقود شده است ولی ترجمه‌ای ازآن به‌سریانی بعمل‌آمده‌بود که پس ازقرنها درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی کشف‌گردید . به‌هرحال قریب دوقرن بعد از انوشیروان یك ایرانی بزرگ، ابن‌مقفع، آن‌کتاب را به عربی ترجمه‌کرد و این ترجمهٔ ابن‌مقفع اکنون بعنوان نمونهٔ عربی فصیح درمدارس مصرتدریس میشود .

ابن‌مقفع بطرز فجیعی کشته شد ولی درحدود سه‌قرن‌ونیم پس ازاو وبه‌عبارت دیگردر حدود هشتصدوبیست سال‌پیش‌ازاین، نصرالله ابوالمعالی ترجمهٔ عربی ابن مقفع راباامضافاتی (که‌گویا قسمت اعظم‌آن عبارت ازبیانات حکیمانه باشد) به‌فارسی بسیار فصیح برگرداند و مااین ترجمه را به‌نام «کلیله و دمنه» در مدارس خوانده‌ایم و فرزندان ما نیز میخوانند و خواهند خواند : ابوالمعالی نیزمانند سلف خود ابن‌مقفع بحکم سلطان وقت کشته شدوبدین

ترتیب صفحهٔ خوینن دیگری برسر گذشت پرشور این کتاب افزوده‌شد .

نکتهٔ عمده راجع به‌ترجمه ابوالمعالی آن است که از یك طرف فارسی آن از حیث فصاحت از شاهکارهای جاوید زبان ماست و از طرف دیگر ابوالمعالی بعللی در انشاء خود شیوهٔ افراط درعربیت را پیش گرفته است . من ابیات شعررا در این کلیله و دمنه شمردم تا شماره تطبیقی ابیات فارسی وعربی‌را پیدا کنم . آنچه به‌خاطر دارم آن است که اشعارفارسی قریب نویست و چهل بیت بود واشعار عربی قریب دویست‌وسی بیت. یعنی تقریباً نیم فارسی بود ونیم عربی . اگر جملات عربی وکلمات منفلق عربی را هم‌که ابوالمعالی درمتن آورده است درنظر بگیریم میزان افراط درعربیت ابوالمعالی دراین کتاب بیش‌از پیش روشن خواهدشد. هر کتاب خواندنی باید به‌یك زبان و خطاب به‌خواننده‌ای که منحصراً همان یك زبان را میداند نوشته شود وگرنه خواننده هنگام مواجه شدن باقسمتهائی که به‌زبان دیگر نوشته‌شده است سرگردان خواهد ماند . درهمین اواخر کتابی به‌زبان انگلیسی میخواندم که نویسنده در آن عده زیادی جملات به‌زبان فرانسه و بعضی به‌زبان لاتین آورده بود . به‌نظرم آمد که نویسنده‌خواسته است فضل فروشی کند وگرنه لااقل همراه هریك ازاین جملات غیرانگلیسی ترجمهٔ آن را به‌زبان اصلی کتاب که‌انگلیسی است بیاورده باشد. اینکه نویسندهٔ کتاب‌چند زبان میداند به‌خوانندهٔ کتاب مربوط نیست . خواننده هیچوقت مجبور نیست بیش‌از یکزبان که همان زبان اصلی کتاب باشد بداند .

۳۵ ـ انوار سهیلی وعیار دانش :

به‌هرحال در حدود چهارصدوپنجاه سال پیش ازاین ملاحسین کاشفی خواست دربارهٔ افراط درعربیت ابوالمعالی درکتاب کلیله ودمنه چاره‌جوئی کرده باشد. این بودکه‌سرتاسر این کتاب را به‌نثری که خیلی کمتر عربی داشت از نو نوشت وآن را به‌نام سلطان وقت به «انوارسهیلی» موسوم نمود . ولی نثرکاشفی ازحیث امتیاز هیچ بانثر فارسی ابوالمعالی‌قابل مقایسه نیست بلکه میتوان گفت که اساساً بی‌امتیاز است . بعداً شخص دیگری صورت دیگری ازکتاب‌کلیله ودمنه را به‌نام «عیاردانش» نوشت که من یك چاپ‌آن را درکتابخانه دانشکده زبانهای خاوری دانشگاه لندن‌دیدم، ولی‌آشکار است که هیچکدام ازاین صورتها دردی دوا نکرده‌اند وحتی قابلیت‌آنکه موردمطالعه‌وبحث انتقادی‌جدی قراربگیرند ندارنده به‌هرحال هیچکدام‌مشکل‌اصلی‌را (که‌افراط ابوالمعالی‌درعربیت است) باحفظ نثرفصیح واعجاب‌انگیز او حل نکرده‌اند

۳۶ ـ کلیله‌های منظوم :

بطور معترضه‌خوب است توجه‌کنیم که این کتاب چندبارهم‌به‌نظم فارسی درآمده‌است.

نخستین نوبت گویا رودکی به‌این کار همت گماشت . ولی کلیلهٔ او (جز معدودی ابیات متفرق از آن) باقسمت اعظم آثارش گم شده است. بیت اول آن که حاکی از فصاحت و شیرینی فوق العاده آن صورت منظوم ست چنین است :

هر که نامخت از گذشت روزگار　　هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

ازمطالعهٔ ابیات معدودی که ازاین صورت دردست مانده است تصور میکنم شعر رودکی باوجود فصاحت فوق العاده رویهمرفته ساده وسرراست و بی‌پیرایه بوده است چنانکه از این دو بیت که یك داستان کامل شامل است برمیاید :

شب زمستان بود کپی سردیافت　　کرمك شبتاب ناگاهی بتافت
کپیان آتش همی پنداشتند　　پشتهٔ آتش بدو برداشتند

یا :

کبت ناگه بوی نیلوفر بیافت　　خوشش آمد سوی نیلوفر شتافت
تا چو شد در آب نیلوفر نهان　　او به‌زیر آب درشد ناگهان

۳۷- مرزبان نامه :

مطلب دیگری که به‌کلیله مربوط میشود آن است که به نظر من ایرانیان خواستند کتابی که شبیه به‌کلیله ودمنه بلکه رقیب آن باشد ولی دارای اصل ایرانی باشد پدید بیاورند . نتیجه این شد که سعدالدین وراوینی درحدود هفت صدوپنجاه سال پیش ازین کتاب «مرزبان نامه» را باانشائی که آشکارا تقلید ازانشاء نصرالله ابوالمعالی در «کلیله ودمنه» است نگاشت ولی اصل داستانها را ظاهراً مرزبان نامی مدتی قبل از او به یك لهجهٔ قدیم ایرانی و به طرزی ساده نوشته بود. ضمناً این داستانها به‌نظر من ازحیث زیبائی و واقع‌بینی به‌هیچوجه به پای داستانهای اصلی کلیله ودمنه نمیرسد .

۳۸- کلیله ودمنه امروز :

درزمان خود ما دوصورت منظوم یکی از «کلیله ودمنه» ابوالمعالی ودیگری از «انوار سهیلی» کاشفی ساخته شده وبه‌چاپ رسیده است ، که تصور نمیکنم هیچکدام از آنها رابتوان جزو آثار معتبر منظوم فارسی محسوب داشت .

امانکتهٔ اساسی به‌گمان من دربارهٔ «کلیله ودمنه» ابوالمعالی آن است که فارسی آن بمنتها درجه فصیح است و آن فارسی را باید حفظ کرد منتها فکری باید برای افراط در عربیت ابوالمعالی کرد . کاشفی ودیگران که نثر شیوای ابوالمعالی راکنار گذاشته‌اند البته اشتباه کرده‌اند .

من خود درحدود بیست وپنج سال پیش ازین که درقسمت فارسی رادیوی انگلستان کار میکردم داستانهای کلیله ودمنه ابوالمعالی را به شکل درام رادیوئی درآوردم و یکی از آنها نیز به نام «جنایت دمنه» پخش شد . آن صفحهٔ رادیوئی بعداً ازبین برده شد ولی صورت

درامی همه داستانها موجود است وامیدوارم روزی موفق به نشر آن بشوم .

پس کلیله ودمنه نیز از زمان انوشیروان تا امروز یعنی در حدود هزار وچهارصد سال است که برای ادبیات فارسی مسئله‌ای بوده و منجمله شاهکار جاویدی به شکل روایت نصرالله ابوالمعالی برادبیات ماافزوده است .

۳۹- غزلسرایان :

قالب غزل که ازهمان ابتدا درشعر فارسی موجود بوده ونمونه‌های آن دراشعاررودکی مشهود است به تدریج در میان همه قالبهای شعر فارسی به مقام اول رسید و اغلب شعرای بزرگ و متوسط ایران از رودکی تا امروز غزلهای خوب ساخته‌اند و میسازند . منجمله غزلهائی که امروز ابوالحسن ورزی وسیمین بهبهانی میسازند به‌نظر من قسمتی از بهترین آثار ادبی منظوم را در زبان فارسی تشکیل میدهد . عطار ومولوی وسعدی و حافظ وصائب غزل را درسبکهای مختلف به اوج فصاحت وشیرینی رساندند بطوری که سخن گفتن در مدح ایشان درحقیقت زائد است بلکه نوعی جسارت محسوب میشود . فقط برای رفع ملال خاطر خواننده میخواهم یکی از غزلهای حافظ را که نمایندهٔ روانی و شیرینی و فصاحت بی‌نظیر اوست اینجا نقل کنم :

دیدم به خواب دوش که ماهی برآمدی — کز عکس روی او شب هجران سرآمدی
تعبیر رفت و کار سفر کرده میرسد — ای کاش هرچه زودتر از در درآمدی

*

خوش بودی ار به‌خواب بدیدی دیارخویش — تا یاد صحبتش سوی ما رهبر آمدی
جانش نثار کردمی آن دلنواز اگر — چون روح محض جلوه‌کنان در برآمدی

*

آن عهدیاد باد که از بام ودر مرا — هردم پیام یار و خط دلبر آمدی
ذکرش به خیر ساقی مسکین نواز من — کز در مدام با قدح و ساغر آمدی

***

آنکو تو را به سنگدلی گشت رهنمون — ای کاشکی که پاش به سنگی برآمدی
کی یافتی رقیب تو چندین مجال ظلم — مظلومی ارشبی به در داور آمدی

*

خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق — دانادلی بجوی ، دلیری ، سرآمدی .
فیض ازل به زور وزرارآمدی به دست — آب خضر نصیبهٔ اسکندر آمدی

*

ور دیگری به شیوهٔ حافظ زدی رقم — مقبول طبع شاه هنر پرور آمدی

۴۰- سبك اصفهانی یاهندی :

چندی پس از مرگ حافظ سبکی رواج گرفت که به هندی مشهور شده ولی بنابرقول همشهری بسیار فاضل من علامه استاد جلال‌الدین همائی باید آن را سبك اصفهانی خواند

ومن دراین عقیده باایشان کمال موافقت را دارم . شعرائی مانند صائب وعرفی وکلیم به آن سبك اشعار بسیار دلپذیر ساختند . اگر چه بعضی از خصائص این سبك منجمله پیچیدگی مفرط ، ومضامین بسیار باریك ومصنوعی، وهمچنین افراط دربیان بدبینی ونومیدی‌وافسردگی از عیوب آن شمرده میشود باز به‌نظر من این یك سبك مشخص ویك جریان عمده درادبیات فارسی است واشعار خوبی که به‌آن سبك ساخته شده است دارای واقع بینی وزیبائی از نوع خاص خویش است . دوبیت ازکلیم مقصود مرا روشن میکند :

در اندوه :

دوش گم کردم ز بیهوشی ره‌کاشانه را　　یافتم باز از نوای جغد آن ویرانه را

درحیرت :

گامی به غلط هم سوی مقصود نرفتیم　　گوئی ره گمراهی ما راهبری داشت

این دوبیت نیز از صائب نمونهٔ ابتکار وظرافت خاص این سبك است :

موجیم ، که آسودگی ماعدم ماست　　ما زنده بدانیم که آرام نگیریم .

نیز :

بوی گل و باد سحری بر سر راهند　　گرمیروی ازخود به ازین قافله‌ای نیست

۴۱ـ قطعات :

جریان دیگر در ادبیات ما جریان قطعاتی است که در دواوین اغلب شعرای مایافت میشود وتاکنون‌کمتر به آن توجه شده است . درقصیده وغزل ومثنوی در بعضی موارد تصنع بکار رفته است ولی اغلب قطعات شعرا دربارهٔ موضوعهای حقیقی شخصی ساخته شده وحکایت از واقع‌بینی بی‌پیرایه میکند واز هرگونه ریا وتصنع بری‌است . کمتر شاعری را سراغ‌دارم که قطعاتش بیلطف باشد . کتاب بسیار جالبی موقوف به مطالعهٔ این‌گروه از اشعار فارسی میتوان نگاشت . به عنوان نمونه قطعهٔ بسیار مؤثری راکه قاآنی در وصف قحطی ساخته‌است از نظر شما میگذرانم :

مانندگربه‌ای‌که خورد بچگان خویش　　خوردند دایگان بچهٔ شیر خوار را

عاشق به لذت لب نانی فروخته است　　هفتاد سال لذت بوس و کنار را

۴۲ـ بیان خشم ورنجش وتحقیر :

جریان دیگر در ادبیات فارسی بیان رنجش‌یا خشم یاتحقیر است ،

که شاعر چو رنجد بگوید هجا　　بماند هجا تا قیامت به جا

گاهی این بیان خشم و رنجش بطور مستقیم صورت گرفته است . از آن جمله است هجویه سلطان محمود که به فردوسی منسوب است . حملهٔ مشهور جمال‌الدین عبدالرزاق به خاقانی نیز ازهمین قبیل است :

کیست که پیغام من به شهر شروان برد　　یك سخن از من بدان مرد سخندان برد

گوید خاقانیا ، اینهمه ناموس چیست　　نه هرکه دوشعر ساخت لقب ز خاقان برد

تاآخر آن قصیدهٔ بزرگ . درموارد دیگر این بیان مخالفت به نحو غیر مستقیم بیان شده است ازآن جمله است رسالهٔ منثور « اخلاق الاشرف» ومنظومهٔ بزرگ « موش وگربه » عبید زاکانی. یك نمونهٔ کوتاه ازهجو ازاشعار جمال‌الدین عبدالرزاق درباره مردی که‌متکبر ولی کوتاه قد است چنین است :

با چنین کوتهی و مختصری — از تواین عجب وکبر بلعجبی‌است
یك وجب نیستی و پنداری — کز سرت تابه آسمان وجبی است

۴۳- شوخیها :

ایرانی حس شوخی نیزداردکه البته غیر ازهجاست . هجا تلخ است ، ولی‌درادبیات فارسی به قطعات فراوان برمیخوریم‌که منظور نویسنده در آن منحصراً خنداندن خواننده بوده است. ازآن جمله است‌آثار بسحاق اطعم ومیرزا اشتها وحکیم سوری‌که هرسه دربارهٔ خوراك و مزایا ولذات شکم پرستی اشعار شیوا ساخته‌اند وبیت ذیل ازآن نمونه است:

چون بار هندوانه ببینم براشتران — خخ میکنم که بگسلد از هم قطارها

اینجا لازم میدانم ذکری بااحترام فراوان از مجلهٔ‌کهن سال «توفیق» بکنم که‌قریب پنجاه سال است بزرگترین نمایندهٔ این جنبه از نبوغ ایرانی درمطبوعات ما بوده است و وسیل تفریح وانبساط خاطر خوانندگان را بامنتهای ابتکار و فصاحت چه در شعر وچه درنثر فراهم آورده است . امیدوارم یك نفر یایك هیئت وظیفهٔ انتخاب آن قطعات شعری ونثری وهمچنین کاریکاتورهای دورهٔ چهل وچندسالهٔ توفیق راکه ارزش همیشگی وهمگانی دارند برعهده گرفته‌آنها را دریك (یادرصورت لزوم چند مجلد) جمع‌آوری کند.این‌خدمت ملی وفرهنگی بسیار مغتنمی خواهد بود . « توفیق» برای ایران همان اعتبار واهمیت هفته نامهٔ پانچ (PUNCH) را برای انگلستان دارد واین مقام‌کوچکی نیست .

۴۴- قرن خالی :

پایان‌دورهٔ سبك اصفهانی یاهندی مقارن باحدود دویست وپنجاه سال پیش ازین‌است . پس ازآن در حدود یك قرن هیچ اتفاق مهمی در ادبیات فارسی رخ نداد ، هیچ شاعر یا نویسنده بزرگ بلکه متوسطی هم دراین قرن از ایران برنخاست وشاید بتوانیم این‌مدت‌را «قرن خالی» درادبیات خودمان نام بگذاریم .

۴۵- دوره کلاسیك نوین .

علت هرچه بود دورهٔ مشخص بعدی درادبیات ما دوره‌ای است‌که شامل زمان سلطنت فتح علی‌شاه ومحمد شاه ناصرالدین شاه‌قاجار میشود . دراین دوره عده‌ای ازشعرای قصیده سرا وغزلسرا ومثنوی سرا به‌سبك خراسانی وعراقی پیدا شدندکه بعضی اشعار فصیح‌وشیرین ساختند ولی نوآوری چندانی درادبیات نکردند . گوئی فقط جانی دوباره به ادبیات مردهٔ

ایران دادند بی‌آنکه نیروی خلاقه آنها برای ایجاد سبك جدیدی کافی باشد . به هرحال در هر تاریخ ادبیات فارسی حق شعرای عالیقدری مانند فتحعلی خان صبا و نشاط وفروغی بسطامی وقاآنی ویغما وسروش وابونصر شیبانی و محمودخان بهار ومیرزا نصیر و وصال وچند تن دیگر بایدادا شود .

۴۶- نهضت مشروطه : وطن و آزادی .

اما دراوایل قرن چهاردهم هجری قمری مقارن باآغاز قرن بیستم میلادی ، بمناسبت جنبش مشروطه جریان جدید تاریخی واجتماعی بزرگی در ایران آغاز شدکه به سهم خود درادبیات ایران اثری عمیق باقی گذاشت . برای نخستین بار اشعاری که موضوع آن «وطن» یا « آزادی » بود ساخته شد نیز براثر افزایش تماس بامغرب زمین ، از راه مسافرت و آشنائی روز افزون با زبانهای فرانسه وانگلیسی وآلمانی ، و روزنامه نگاری ، نثر نیز قوتی بیش از پیش گرفت .

یکی از مهمترین و شیرینترین اشعاری که براثر الهام از جزو مدجریان مشروطه خواهی ساخته شده «وصیت‌نامه میرزا جهانگیرخان » اثر علامه علی اکبردهخدا است که در پنج بند ساخته شده ودرطرز استفاده ازساختمان هربند وقوافی مصرعها وبرگردانها بانهایت استادی شیوه‌ای نو نیز درآن رعایت شده است . محض اختصار فقط سه بند (بندهای اول وچهارم وپنجم) را نقل میکنم :

ای مرغ سحر چو این‌شب‌تار — بگذاشت ز سر سیاهکاری
وزنفحهٔ روحبخش اسحار — رفت از سر خفتگان خماری
بگشود گره ز زلف زر تار — محبوبهٔ نیلگون عماری
یزدان به کمال شد پدیدار — و اهریمن زشتخو حصاری
یاد آر ز شمع مرده یاد آر

ای همره‌تیه پور عمران — بگذشت چو این سنین معدود
وآن شاهد نغز بزم عرفان — بنمود چو وعد خویش مشهود
وزمذبح زر چو شد به کیوان — هرصبح شمیم عنبر و عود
ز آنکو به گناه قوم نادان — در حسرت روی ارض موعود
بر بادیه جان سپرده یادآر

چون گشت زنو زمانه آزاد — ای کودك دورهٔ طلائی
و زطاعت بندگان خود شاد — بگرفت ز سر خدا خدائی
نه رسم ارم ، نه رسم شداد — گل بست دهان ژاژ خائی
زآن کس که زنوك نیغ جلاد — مأخوذ به جرم حق ستانی
تسنیم وصال خورده یاد آر

۴۵۴ ـــ
جنبش مشروطه شخصیت ادبی بیسابقه‌ای بوجود آورد و آن عارف بودکه هم شعر میساخت وهم تصنیف . بعضی از تصنیفهای او مقام کلاسیك یاشاهکار پایدار پیداکرده است . دوشاعر عالیمقام دیگر ، ادیب الممالك فراهانی متخلص به امیری ومحمد تقی ملك‌الشعراء بهار اگر چه ازحیثی وارث وادامه دهندهٔ سبك کلاسیك قاجاری (و به تعبیر دیگر قصیدهٔ خراسانی وغزل عراقی) بودند ، از جنبش مشروطه نیز تاثر عمیق پذیرفتند واشعاری عالی درهردو موضوع وطن وآزادی ساختند وبه تجدد ادبی ایران نیز کمك فراوان کردند .

۴۷ ـ استفاده ادبی از فارسی محاوره :

با «چرند وپرند» دهخداکه مقالاتی طنزآمیز به زبان عامیانه بود سبك جدیدی از حیث استفاده ادبی از اصطلاحات‌محاوره‌ای مردم عادی آغازشد . ایرج‌میرزا جلال‌الممالك این سبك را درشعر نیز واردکرد وآن‌اصطلاحات را طوری به‌کار بردکه با فصاحت‌کلاسیك نیز توأم بود چنانکه درآغاز منظومهٔ ناتمام « زهره ومنوچهر »که ترجمهٔ آزاد از منظومهٔ «ونوس وادونیس» شکسپیر است میگوید :

صبح نتابیده هنوز آفتاب — وانشده دیدهٔ نرگس زخواب
منتظر حـولهٔ بـاد سحر — تاکه‌کند خشك بدان روی‌تر

وقدری بعد ازآن از قول زهره به منوچهر میگوید :

عضه‌نخورگرتن‌من‌خیس شد — رخت اتو کردهٔ من کیس شد

۴۸ـ مقدمات «شعرنو» : نیما

بااین زمینه طبیعی‌بودکه مقدمات‌جهش بزرگی درقالب ومطلب شعرفارسی فراهم‌شود. بعضی از اشعار ملك‌الشعراء بهار ، رشید یاسمی ، پروین اعتصامی ، میرزادهٔ عشقی ، دکتر لطفعلی‌صورتگر ودیگران حاکی ازین سیر شعر فارسی‌بسوی تجدد است وپیشوای‌این‌جهش دوست من نیماست‌که در بعضی از اشعار خود قافیه وحتی وزن راکنـار گذاشته است وبحق پدر «شعرنو» درایران خوانده شده‌است . دربارهٔ اوسخن بسیاراست وهنوز سخن آخر گفته نشده است . اینجا دوچیز دربارهٔ او میخواهم بگویم . یکی آنکه مقداری رباعی خیام‌وار دارد وبعضی ازآنها بسیار جالب است واینك چند نمونه ازآنها :

عمری زپی حریف و پیمانه شدیم — عمری زهر آنچه بود بیگانه شدیم
زآن پیش‌که دانند چه‌کردیم‌وچه‌شد — روی از همه در کشیده افسـانه شدیم

*

گفتم«چو رسد ، به‌برچو جانش گیرم — صد بوسه بـه مهر از لبـانش گیرم»
چون شد، بنگر چو درکنارم بنشست — شرمم نگذاشت در میـانش گیرم !

*

از شعرم خلقی بـه هم انگیخته‌ام — خوب و بدشـان به هم در آمیخته‌ام

خودگوشه گرفته‌ام تماشا را ، کاب — در خوابگه مورچگان ریخته‌ام

*

هرچند که گفتم و همه در سفتم — حرفی ز هزار گفتنی نا گفتم
حاصل که به یاد توبسی آشفتم — و آخر به تن خسته به کنجی خفتم

*

گفتم «غم من» گفت که «افزونش کن» — گفتم «چشم» گفت که «جیحونش کن»
گفتم «ندهد عقل گر این فتوا ؟» گفت — « بیگانه بود ، زخانه بیرونش کن »

*

دیگر اینکه ازمیان اشعار نیما که طلیعهٔ واقعی شعر نو درایران است است من یکی را که او به نام « تا صبحدمان » موسوم کرده است خیلی میپسندم . فکری که در این شعر کوتاه ارائه شده است تازه وقوی است . زبان حال مردی است که با پیش‌بینی وفدا کاری، میخواهد پناهگاهی دربرابر خطرهای آینده برای هم نوعان غافل خود بسازد ولی آن غافلان ازکار او ایراد میگیرند ومانع پیشرفت آن میشوند . ضمناً ملاحظه میفرمائید که در این شعر نیما فقط از حیث قافیه آزادیهائی برای خود قائل شده ولی وزن کلاسیك را کاملا رعایت کرده است :

تا صبحدمان

تا صبحدمان ، درین شب گرم — افروخته‌ام چراغ ، زیراك
میخواهم برکشم بجاتر — دیواری در سرای کوران

*

برساخته‌ام ، نهاده کوری — انگشت که «عیبهاست با آن»
دارد به عتاب ، کور دیگر — پرسش که «چراست این، چرا آن؟»

*

وینگونه به خشت مینهم خشت — در خانهٔ کور دیدگانی
تا از تف آفتاب فردا — بنشانمشان به سایبانی

*

افروخته‌ام چراغ از اینرو — تا صبحدمان ، در این شب گرم
میخواهم برکشم بجاتر — دیواری در سرای کوران

۴۹ـ هماهنگی باموازین بین‌المللی :

بزودی دورهٔ کوتاه شعر ونثری که مستقیماً از جنبش مشروطه خواهی الهام گرفته‌وبه اصطلاح «ملی» شده بود بسرآمد، یعنی پخته‌تر شد و «بین‌المللی» گردید . مخصوصاً نثر پیش از پیش بتوسط روزنامه‌ها و مجلات و در کتابهای رمان و داستان و در نمایشنامه‌ها قوت گرفت چنانکه درعرصهٔ ادبیات برای نخستین بار در تاریخ ایران اسلامی باشعر به رقابت پرداخت وبه هرحال استقلال پیدا کرد . شاید بتوان گفت نخستین اثر مهم داستانی جدید فارسی « یکی بود ویکی نبود » جمال زاده است .

اما بالاترین نمونهٔ پیشرفت نثر نوین را در آثار نابغهٔ جهانگیر صادق هدایت پیشوای گروه «ربعه» میبینیم که «بوف کور» و «علویه خانم» و «مازیار» و «سه‌قطره خون» و «سایه روشن» و «سگ ولگرد» وشاهکارهای دیگر به ادبیات منثور ایران افزود ومن آشکارا افتخار میکنم که باهمکاری او کتاب طنز اجتماعی موسوم به «وغ وغ ساهاب» را نوشتم . یقین دارم اگر اولیای فرهنگی وقت در ایران به اندازهٔ کافی فهم وامانت وحسن نیت داشتند و آنقدر نویسندگی بلکه زندگی را برای او مشکل نمیکردند واو توانسته بود کار خود را ادامه دهد تا کنون جایزهٔ ادبی نوبل را برای ایران به‌دست آورده بود .

۵۰- نوپردازان

باری امروز سخن‌فراوان از «شعر نو» درمیان است . بعضی از شعرای دارای این سبك دربعضی از اشعار خود آزادیهائی از حیث قالب برای خود قائل شده منجمله قافیه را کنار گذاشته خود را از قید تساوی عدهٔ اجزاء یا افاعیل عروضی درمصراع رها کرده بالاتر ازهمه به دنبال موضوعهای تازه رفته‌اند . ازین میان عدهٔ معتنابهی منجمله هوشنگ ابتهاج،مهدی اخوان ثالث ، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، فریدون توللی، هاشم جاوید ، دکتر مهدی حمیدی ، دکتر پرویز ناتل خانلری ، نصرت‌رحمانی، سهراب سپهری ، احمد شاملو سیاوش کسرائی ، حمید مصدق ، فریدون مشیری ، دکتر مجدالدین میرفخرائی ، نادر نادرپور ابوالحسن ورزی ، صادق همایونی ، و حسن هنرمندی ، و همچنین چندین شاعره مخصوصاً پروین بامداد، سیمین بهبهانی ، پروین دولت آبادی، ولعبت شیبانی ، طاهره و صفار زاده وفروغ فرخزاد عدهٔ معتنابهی اشعار خوب به‌سبك نو پدید آورده‌اند . به خاطر ایشان وامثال ایشان باید به آیندهٔ شعر فارسی امیدوار بود و گفت :

هنوز گویندگان هستند اندر عراق ـ که قوت ناطقه مدد از ایشان برد .

۵۱- قالبهای شعری تازه :

ولی شعر خوب هرشاعری را اعم ازکلاسیك و نوپرداز ملزم میکند که معنی دلنشین وتازه را با بیانی درست وفصیح وروشن به خواننده عرضه کند وهیچگونه نوپردازی درهیچ کشوری‌وهیچ زمانی نمیتواند شاعر راقادرکند که به معنی‌دلنشن وتازه وبیان درست‌وروشن وفصیح‌پشت پا بزند . دقیقاً به همان‌نسبت که شاعر از اینگونه بیان ومعنی دور شود ازشاعری دور میشود . تا به‌آنجا میرسد که دیگر شاعر نیست ونوشته‌هایش بیشتر به‌هذیان شباهت پیدا میکند ودر آن صورت گفته‌هایش منحصراً خطاب به شخص خودش است و هیچ لزومی ندارد که چاپ بشود .

دراین میان بعضی‌از این آثارکه تحت عنوان «شعر نو» یا «شعرسفید» یا«شعر آزاد» وزن وقافیه را بکلی ترك کرده‌اند از حیث مطلب ومفهوم با ارزش هستند منتها به‌شکل نثر مقطع بیان شده‌اند یعنی سطرهای آنها بدون هیچ قاعده واصولی بعضی بلند و بعضی کوتاه

وفاصلهٔ آنها از حاشیهٔ دست راست صفحه بعضی کمتر وبعضی بیشتر است . به‌نظر من میتوان اینها را به شکل نثر سر راست نوشت وباقدری ساده کردن ترکیب دستوری آنها قطعاتی به نثر شاعرانه که کم وبیش دارای مزایائی باشد ازآنها پدید آورد .

وبالاخره قسمت دیگری ازین نوشته‌ها به اندازه‌ای ازحیث مفهوم وشیوهٔ بیان ضعیف وفقیر هستندکه آنهارا باید بکلی نادیده گرفت و هیچ به حساب نیاورد و مشمول قول شیوا ودقیق شمس قیس در «المعجم» شمرد آنجاکه گفت « باقی نثری بیمزه است ..

۵۲- شعری از فروغ :

برای حسن ختام چند بند از منظومهٔ فروغ فرخزاد راکه بانهایت استادی به‌یك‌وزن مشکل ، بارعایت کامل قافیه خطاب به‌کودك خود درلحظهٔ آغاز جدائی دائم از او ساخته وآن را «شعری برای تو » عنوان گذاشته است نقل میکنم زیرا این به نظر من نمونه خوبی از شعر نو واقعی است :

این شعر را برای تو میگویم — در یك غروب تشنهٔ تابستان
در نیمه‌های این ره شوم آغاز — در کهنه‌گور این غم بی پایان

*

این آخرین ترانهٔ لالائیست — در پای گاهوارهٔ‌خواب تو
باشدکه‌بانگ‌وحشی این‌فریاد — پیچد در آسمان شباب تو

*

بگذار سایهٔ من سرگردان — از سایهٔ تو دور و جدا باشد
روزی به هم رسیم که گرباشد — کس بین ما ، نه غیر خدا باشد

*

من تکیه داده‌ام به دری‌تاریك — پیشانی فشرده زدردم را
میسایم از امید بدین درباز — انگشتهای نازك و سردم را

*

چشمان بیگناه تو چون لغزد — براین کتاب درهم بی آغاز
عصیان ریشه دار زمانها را — بینی شکفته در دل هر آواز

*

اینجا ستاره‌ها همه خاموشند — اینجا فرشته‌ها همه گریانند
اینجا شکوفه‌های گل مریم — بیقدرتر زخار بیابانند

*

اینجا نشسته بر سر هرراهی — دیو دروغ و ننگ و ریاکاری

در آسمان تیره نمی بینم نوری ز صبح روشن بیداری

*

با این گروه زاهد ظاهر ساز دانم که این جدال نه آسان است
شهر من و تو ، طفلك شیرینم دیری است کاشیانه شیطان است

*

روزی رسد که چشم تو باحسرت لغزد براین ترانهٔ درد آلود
جوئی مرا درون سخنهایم گوئی به خود که «مادر من او بود!»

تصحیح

در بیت دهم از شعر شیوای آقای دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی که در صفحه ۳۱۸ دفتر سوم «خرد کوشش» به‌چاپ رسیده است متاسفانه یك اشتباه چاپی رخ داده «با» بجای «ما» درج شده است صورت صحیح بیت مزبور ذیلاً ازلحاظ خوانندگان میگذرد .

شب پروار طعنه به خورشیدها زده ما ذره‌های بی‌خبر از راز یافته

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی